

شش دلیل بر اینکه چرا آموزش عالی باید دگرگون شود

مترجم: سیده محبوبه امینی

در حالی که در حال حاضر هیچ مسیر روشنی برای دگرگون‌سازی آموزش عالی وجود ندارد، نقاط دردناک بسیاری وجود دارد که افراد در حوزه آموزش و فراتر از آن باید با آن‌ها روبه‌رو شوند. نخست، هنوز ناهماهنگی قابل‌توجهی بین مشاغل موردنظر مردم و مشاغلی که واقعاً در دسترس هستند وجود دارد. به‌علاوه، پیش‌بینی بخش قابل‌توجهی از مشاغل آینده دشوار خواهد بود، جز اینکه می‌دانیم این مشاغل به طیفی بسیار متفاوت از مهارت‌ها نسبت به مهارت‌هایی که اکثر فارغ‌التحصیلان نشان می‌دهند، نیاز دارند.

دانشجویان روزبه‌روز بیشتر هزینه می‌کنند تا کمتر و کمتر به‌دست آورند و بدهی دانشجویی به بالاترین حد خود رسیده است. دانشگاه‌های نخبه‌پرور پژوهش را بر آموزش اولویت می‌دهند و بسیاری از دانشگاه‌ها نابرابری را دامن می‌زنند؛ زیرا دانشجویانی با پیشینه اجتماعی-اقتصادی بالاتر را با درصد بیشتری می‌پذیرند. موارد زیادی در مدل فعلی آموزش عالی هستند که نیاز به تغییر دارند.

در ظاهر، دانشگاه‌ها ایده‌ای عالی هستند. وارد می‌شوید، رشته‌ای را که دوست دارید انتخاب می‌کنید، از متخصصان یاد می‌گیرید و پس از فراغت از تحصیل، برای آینده شغلی خود آماده‌اید. به همین دلیل است که بسیاری از مردم (حدود ۴۰ درصد در کشورهای ثروتمند) تصمیم می‌گیرند به دانشگاه بروند، حتی اگر این تصمیم با هزینه‌های مالی و شخصی سنگینی همراه باشد. با این حال، صرفاً از این جهت که افراد زیادی این کار را انجام می‌دهند، نمی‌توان گفت که لزوماً کار پسندیده‌ای است.

[واقعیت این است که] اگر در حال خواندن این مطلب هستید، حدس ما این است که احتمالاً [بیشتر] مدرک دانشگاهی دارید تا نداشته باشید، و مطمئناً که خاطرات خوشی از سال‌های تحصیل در دانشگاه دارید. همچنین گمان می‌کنیم که شما هم به‌طور مستقیم برخی از چالش‌هایی را که فارغ‌التحصیلان در بازار کار با آن مواجه می‌شوند و نیز ناامیدی کارفرمایان را هنگام برخورد با آن‌ها از نزدیک تجربه کرده‌اید.

هنوز هیچ جایگزین روشنی برای دانشگاه‌ها پیدا نشده است، و با وجود اینکه مسیر مشخصی برای دگرگون‌سازی آموزش عالی وجود ندارد، نکات قابل‌توجهی هست که ما در حوزه آموزش و فراتر از آن می‌توانیم با آن‌ها روبه‌رو شویم. احتمالاً در آینده‌ای نزدیک یک جایگزین مناسب ظاهر شود و ما شش دلیل را مطرح می‌کنیم که ضرورت درخواست تغییر متافوت را نشان می‌دهند:

۱. **کارفرمایان به مهارت نیاز دارند، نه صرفاً دانش یا مدارک:** جهان صنعتی‌شده در حال تجربه‌ی رونق شغلی بی‌سابقه‌ای است. هنوز ناهماهنگی قابل‌توجهی بین مشاغل موردنظر مردم و مشاغل موجود وجود دارد. به‌عنوان مثال، نرخ بیکاری فعلی ایالات متحده تنها ۳.۶ درصد است، اما ۷.۴ میلیون فرصت شغلی وجود دارد. چرا؟ نخست اینکه برخی از این مشاغل برای فارغ‌التحصیلان «بسیار ماهر» [یا: با صلاحیت بالا] جذاب نیستند (به همین دلیل است که وال‌مارت تا ۱۰۸ هزار دلار به رانندگان کامیون پیشنهاد می‌دهد و هنوز جای خالی دارد). دوم اینکه برخی مشاغل به مهارت‌هایی متفاوت از آنچه جویندگان کار ارائه می‌دهند نیاز دارند (برای نمونه، ۶۰ درصد از سازمان‌ها نمی‌توانند تحلیل‌گر امنیت سایبری واجد شرایط پیدا کنند). سوم اینکه با وجود افزایش مداوم تعداد فارغ‌التحصیلان دانشگاهی، پرسشی عمومی درباره چگونگی تبدیل مدارک دانشگاهی به شایستگی‌های شغلی مطرح است و شمار رو به رشدی از کارفرمایان نسبت به آمادگی شغلی و توان فارغ‌التحصیلان برای افزودن ارزش فوری به محیط کار ابراز نگرانی می‌کنند.

همچنین روشن است که شمار زیادی از افراد اغلب به مشاغلی می‌رسند که با تحصیلاتشان همخوانی ندارد. بر اساس گزارش اخیر برنینگ گلس، ۲۰ درصد از فارغ‌التحصیلان حتی ۱۰ سال پس از فراغت از تحصیل، هنوز در شغلی که نیاز به مدرک دانشگاهی دارد کار نمی‌کنند. وقتی این واقعیت را در نظر بگیریم که پیش‌بینی بخش قابل‌توجهی از مشاغل آینده دشوار است، اوضاع پیچیده‌تر می‌شود؛ چون این مشاغل به طیف بسیار متفاوتی از مهارت‌ها نسبت به آنچه اکثر فارغ‌التحصیلان از خود نشان می‌دهند نیاز دارند. به همین دلیل، پتانسیل آینده نیروی کار به توانایی آن در پرورش «یادگیری‌پذیری» بستگی دارد، نه صرفاً نمایش مدارک دانشگاهی بسیار.

۲. **دانشجویان شغل می‌خواهند، نه دانش یا عناوین:** مهم‌ترین دلیلی که دانشجویان برای سرمایه‌گذاری وقت و پول زیاد در تحصیلات دانشگاهی دارند، دستیابی به شغلی خوب است و دو سوم آن‌ها «ثبات مالی» را هدف اصلی می‌دانند. با این حال، علیرغم بیکاری کم‌سابقه، «کم‌کاری» [یا: اشتغال ناقص] بسیار رایج است و حدود ۴۰ درصد از فارغ‌التحصیلان دانشگاهی در مشاغلی کار می‌کنند که در واقع به مدرک تحصیلی آن‌ها نیاز ندارند. همچنین بعید به نظر می‌رسد که دانشجویان برای فرایند واقعی یادگیری یا جذب دانش، به اندازه مدرکی که در پایان دریافت می‌کنند ارزش قائل شوند (برای نمونه، آیا بیشتر مردم آموزش دانشگاه آیی‌لیگ را بدون مدرک ترجیح می‌دهند، یا مدرک آیی‌لیگ را بدون آن آموزش؟).

۳. **دانشجویان بیشتر و بیشتر هزینه می‌کنند تا بازدهی کمتری دریافت کنند:** غیر از مراقبت‌های بهداشتی، هیچ چیزی به اندازه هزینه‌ی آموزش عالی افزایش نیافته است. این هزینه در ایالات متحده طی ۲۰ سال گذشته حدود ۲۰۰ درصد افزایش یافته (یعنی ۱۴۵ درصد بالاتر از نرخ تورم). در واقع یک چیز بسیار بیشتر افزایش یافته است: بدهی دانشجویی که ۶۰۰ درصد رشد کرده و به بالاترین سطح تاریخ یعنی ۱.۴ تریلیون دلار در آمریکا رسیده است (بیشتر از بدهی کارت‌های اعتباری و بیشتر از بدهی خودرو). جالب است بدانید برخی افراد یک میلیون دلار بدهی دانشجویی داشته‌اند. به یقین، هنوز بازده سرمایه‌گذاری [ROI] برای بسیاری از مدارک دانشگاهی وجود دارد و معمولاً داشتن مدرک، بهتر از نداشتن آن است. اما در برابر هر مدرک آیی‌لیگ که سالانه حدود ۱۲ درصد بازدهی دارد، دانشگاه‌های غیرمعتبر و رشته‌های زیادی وجود دارند که این ترازنامه منفی است. همچنین هرچه تعداد فارغ‌التحصیلان یک کشور بیشتر شود، ارزش افزوده‌ی فارغ‌التحصیل بودن کمتر می‌شود و این تا حدی پیش‌بینی رکود ثبت‌نام دانشگاه‌ها در دو یا سه سال آینده را توضیح می‌دهد.

۴. **دانشجویان انتظارات غیرواقع‌بینانه‌ای (و به‌جا) از دانشگاه دارند:** صرف‌نظر از رتبه‌بندی جهانی، همه دانشگاه‌ها خود را به عنوان موتور رشد، اشتغال‌پذیری و موفقیت معرفی می‌کنند و تحصیلات دانشگاهی همچنان وعده‌ی ارتقای استعداد افراد را می‌دهد. قابل درک است که این امر انتظارات بالایی ایجاد می‌کند، اما برآورده کردن آن‌ها در مقیاسی گسترده ممکن نیست. همه نمی‌توانند رهبر، مدیرعامل، مدیر یا کارمند دانشی بسیار مورد تقاضا باشند. با هر معیار عینی، ما در ۱۰۰ سال گذشته راه درازی پیموده‌ایم و از خطوط مونتاژ یکنواخت و مشاغل معمولی به مشاغل منعطف و معنادار و «استارت‌آپ شما» رسیده‌ایم. اما فراموش نکنیم که نمی‌توان به همه شغل رویایشان را داد. اگر آرزوهای شغلی ما از فرصت‌های موجود پیشی گیرد و استعداد خودانگاشته‌ی ما از استعداد واقعی‌مان فراتر رود، مسلماً در کار ناخشنود خواهیم بود. شاید این موضوع، شیوع پایین میزان مشارکت کارکنان را توضیح دهد، با وجودی که روزبه‌روز پول بیشتری صرف ارائه‌ی تجربه‌ای مصرف‌گونه به کارمندان می‌شود. معادل این موضوع در دنیای عشق، این است که همه آرزوی قرار عاشقانه با ستارگانی چون برد پیت یا آنجلینا جولی را داشته باشند؛ نتیجه، همه‌گیری تجرد خواهد بود.

۵. **بسیاری از دانشگاه‌های نخبه، پژوهش را غالباً به بهای تدریس اولویت می‌دهند:** هرکس مدتی در محیط آکادمیک بوده باشد، می‌داند که کیفیت دانشگاه‌ها، دست‌کم بر اساس جداول برتری پژوهشی، عمدتاً بر پژوهش سنجیده می‌شود، نه تدریس. در بسیاری از مؤسسات برتر، تدریس می‌تواند مزاحمتی برای انتشار مقاله و دریافت گرنت‌های پژوهشی تلقی شود. اعضای برتر هیئت‌علمی نه فقط با حقوق بالاتر، بلکه با آزادی بیشتر و بار تدریس کمتر جذب می‌شوند. در مقابل، آن‌ها به‌طور گسترده مقاله منتشر می‌کنند و درآمد گرنت جذب می‌کنند و در عوض، کار تدریس را به دانشجویان تحصیلات تکمیلی می‌سپارند. ضمن اینکه مجلاتی که این پژوهش‌ها را منتشر می‌کنند، بر مدل تجاری بحث‌برانگیزی متکی‌اند که متعلق به امپراتوری‌های نشر سودآور است که میلیاردها دلار درآمد دارند.

به‌نظر ما، تا زمانی که کل نظام آموزش عالی، کلاس درس را بر آزمایشگاه پژوهش اولویت ندهد، تغییر این وضعیت دشوار خواهد بود. فرایند داوری مجلات علمی - یعنی داوری ناشناس توسط متخصصان مستقل - راهکاری مؤثر برای پیشبرد علم است، اما در عصر دانش توزیع‌شده و اطلاعات متن باز، آشکارا سودمند است که یافته‌های علمی را برای کسانی که در عمل آن‌ها را تأمین مالی می‌کنند، مردمی‌سازی [یا: عمومی‌سازی] کنیم. و هرچند پژوهش موتور رشد و نوآوری است (که تأکید شدید دانشگاه‌های برتر دانشگاهی بر آن را توضیح می‌دهد)، نباید بهانه‌ای برای غفلت از آموزش واقعی دانشجویان، از جمله مسئله حیاتی آماده‌سازی آن‌ها برای دنیای واقعی، باشد. در این میان، این تک‌تک گروه‌های آموزشی دانشگاه‌ها هستند که باید میان تأکید بر پژوهش و تدریس و مشوق‌های مربوط به هر کدام، تعادل مناسبی برقرار کنند.

۶. دانشگاه‌ها به جای تقویت شایسته‌سالاری، نابرابری را تشدید می‌کنند: ارزش‌افزوده‌ی مدرک دانشگاهی با وضعیت اقتصادی-اجتماعی دانشجوی رابطه‌ی معکوس دارد، زیرا بسیاری از فارغ‌التحصیلان برتر دانشگاهی به هر حال به دلیل ثروت اولیه، امتیازات و شبکه ارتباطی خود از موفقیت شغلی بالایی برخوردار بوده‌اند. اینجاست که رسوایی اخیر پذیرش دانشگاهی در آمریکا به شدت طعنه‌آمیز می‌شود: افرادی که توان پرداخت رشوه‌های کلان را داشتند، کم‌نیازترین افراد به این کار بودند - ثروت، امتیازات و ارتباطاتشان عملاً تضمین می‌کرد که بدون توجه به اینکه در کالج تحصیل کرده‌اند یا نه، جایگاه خوبی در زندگی به‌دست آورند.

در عین حال، دانشگاه‌ها تمایل دارند نابرابری را افزایش دهند، نه کاهش. همان‌طور که گزارش‌های پژوهشی نشان داده‌اند، افراد ثروتمند نه تنها بیشتر احتمال دارد تحصیلات گران‌تری بخرند، بلکه با افراد ثروتمند و تحصیلکرده‌ای ازدواج می‌کنند که خود فرزندان مرفه‌تر و ممتازتر تولید می‌کنند. و همان‌طور که آنتونی جک در کتاب اخیرش اشاره کرده، حتی وقتی دانشگاه‌های نخبه بر پذیرش اقلیت‌ها تمرکز می‌کنند، معمولاً آنچه را او «فقر ممتاز» می‌نامد - مثلاً سیاه‌پوستان یا اسپانیایی‌تبارانی از بستر اقتصادی-اجتماعی بالاتر - اولویت می‌دهند. سؤال بنیادینی که مطرح می‌شود این است: اگر دانشگاهی خود را مؤسسه‌ای برتر می‌داند، آیا نباید افرادی را بپذیرد که پایین‌ترین نمرات آزمون را دارند و آن‌ها را به رهبران فردا تبدیل کند (نه اینکه افرادی با بالاترین درآمد و نمرات را بپذیرد که احتمالاً بدون آن سه یا چهار سال دانشگاهی نیز بر جهان حکومت خواهند کرد)؟

به‌طور خلاصه، بازنگری زیادی در مدل فعلی آموزش عالی لازم داریم. فردا از آن شرکت‌ها و افرادی است که آموزش را هم‌زمان با کار و با حلقه‌های یادگیری مستمر پیش می‌برند. موفقیت در آینده با مدرک تعریف نمی‌شود، بلکه با پتانسیل و توانایی یادگیری، به‌کارگیری و سازگاری تعریف می‌شود.